

صفحه:

موضوع:

۱ اخلاق ناپسند قوم لوط

۲ دعوت لوط علیه السلام

۳ کیفر قوم لوط

۶ میهمانان ناخوانده

۹ فرار شبانه لوط و نزول عذاب الهی

اخلاق ناپسند قوم لوط

آنگاه که ابراهیم علیه السلام از سرزمین مصر کوچ کرد، لوط نیز به همراه وی حرکت کرد، ایشان با مال فراوان و اندوخته ای بسیار از مصر خارج و به سرزمین مقدس فلسطین وارد شدند، ولی پس از مدتی به علت افزایش احشام و گوسفندان محیط فلسطین را بر خود تنگ دیدند، لذا لوط از سرزمین عموی خود ابراهیم کوچ کرد و در شهر سدوم رحل اقامت افکند. مردم سدوم دارای اخلاقی فاسد و باطنی ناپاک بودند؛ از انجام هیچ معصیتی پرهیز نمی کردند و در اعمال ناشایستی که انجام می دادند، نصیحت پذیر نبودند. این قوم در فسق و فجور و زشتی سیرت کم نظیر بودند. دزدی و راهزنی و خیانتکاری را پیشه خود ساخته بودند، بر راه هر رهگذری کمین و از هر سو به او حمله می کردند و اموالش را می ربودند. ایشان دین و آیینی نداشتند که مانع اعمال ناپسندشان شود و هرگز از ستمکاری شرمگین و سرافکنده نمی شدند، و پند هیچ واعظ و نصیحت هیچ عاقلی را گوش نمی دادند!

گویا روح قوم لوط تشنه جنایت بود و جنایات مکرر، روح عصیانگر و طبیعت ستمکار آن قوم را اقناع نمی کرد؛ دل های آنان آلوده به مفسد بود و هر روز جنایت و عمل ناشایست تازه ای را مرتکب می شدند، تا جایی که عمل ناشایستی را که قبلاً کسی مرتکب نشده بود بر گناهان پیشین خود افزودند و به عمل نامشروع و غیر اخلاقی لواط روی آوردند. این قوم نابکار، زن ها را که خدا برای تسکین ایشان خلق کرده بود را ترک کرده و به رابطه با مردان روی آوردند. و در کمال بی شرمی این عمل ناپسند را آشکارا انجام می دادند و هرگز به فکر ترک این مفسد نبودند بلکه بر انجام آن اصرار می ورزیدند. این قوم مردم را ناگزیر می ساختند با فاسدین همراهی کنند و آنها را به این کار دعوت می

کردند و پیوسته به گمراهی خود می افزودند. آنقدر عمل زشت خود را تعقیب و تبلیغ کردند تا ارتکاب به منکرات علنی و آشکار شد، جنایات افزایش یافت و قلب آنان با گناه و فحشاء آمیخته شد.

دعوت لوط علیه السلام

هنگامی که قوم لوط غرق در معصیت گشتند، گمراهی را بر راه حق ترجیح دادند و جهالت را بر هدایت مقدم داشتند و شیطان در دل آنان نفوذ کرد و آنان را به تداوم اعمال ناشایست و ادار ساخت و پیروی از شهوات را بر آنان چیره کرد. خداوند به لوط وحی کرد که آنان را به پرستش حق بخواند و از ارتکاب به آن جرائم باز دارد.

پس لوط علیه السلام دعوت خود را آغاز کرد و رسالت خویش را در میان قوم اعلان نمود، ولی

گوش آنان از شنیدن سخن لوط عاجز و چشم هایشان از دیدن حق ناتوان بود، قلب های آنان در حجاب شهوات اسیر بود و به شدت به سوی مفاسد کشانده می شدند و به انجام اعمال زشت خود اصرار داشتند و هر روز در یاغیگری دستشان بازتر می شد و از گمراهی خود غافل بودند و نفس اماره، آنان را به انجام کارهای زشت و ناشایست وادار می کرد!

سرانجام لوط و پیروان او را تهدید به اخراج از شهر و تبعید نمودند در حالی که جرم لوط اجتناب از

گناهان آنان بود. گناه وی دوری از رذیلت و دعوت به فضیلت بود و از زندگی توأم با اندیشه های

فاسد آنان بیزار بود؛ به همین دلیل او مورد بی مهری مردم قرار گرفت و از شهر خود تبعید گشت.

آنگاه که لوط علیه السلام بی میلی قوم را به دعوت خود مشاهده کرد، از شکنجه و عذاب خدا بیمشان

داد ولی قوم لوط از هشدار و اعلام خطر وی نهراسیدند و تهدید وی را جدی نگرفتند، اما لوط در پند

و اندرز آنان اصرار کرد و آنان را از عاقبت و کیفر کردارشان بر حذر داشت ولی قوم دست از زشتی ها و اعمال غیر انسانی خود برداشتند، بلکه به جنایات بیشتر چنگ زدند و تمایل بیشتری به انجام آن از خود نشان دادند و از سر تحقیر و استهزاء به لوط گفتند، عذاب خویش را بیاور! و آنچه کیفر ماست و مستحق آن هستیم برایمان نازل گردان!!

کیفر قوم لوط

لوط از پروردگار خویش درخواست کمک کرد تا بر آن قوم مفسد پیروز گردد و برای آنان عذابی دردناک طلبید تا آنان را به کیفر کفر و عنادشان برساند، و بر گمراهی و جنایت خود مجازات گردند، زیرا قوم لوط پیوسته بر فساد خود می افزودند و آن را توسعه می دادند و بیم سرایت این اخلاق فاسد به دیگران وجود داشت. این مردم قوم فاسدی بودند که باید ریشه کن می شدند. زیرا در زمین اخلاصگری کردند و مردم را از راه راست بازداشتند، گوش آنان قادر به شنیدن حرف حق نبود و از طریق هدایت روی گردان بودند.

خداوند دعای لوط علیه السلام را به اجابت رساند و فرشتگان خویش را به سوی این قوم فاسد گسیل داشت، تا کیفر شایسته ی آنان را بر ایشان نازل گرداند.

فرشتگان قبل از این که به سرزمین لوط بروند، وارد منزل ابراهیم شدند، ابراهیم گمان کرد که آنها رهگذرند، لذا بهترین غذایی که برای مهمان در نظر داشت مهیا کرد و گوساله ای فربه ذبح و بریان نمود و نزد ایشان نهاد. اما فرشتگان به ظرف غذا دست نبردند، به همین جهت ابراهیم ترسید و از رفتار آنان متحیر شد. اما فرشتگان خدا با معرفی خود ابراهیم را از ترس و نگرانی در آوردند و او را بشارت

دادند که :خدا به زودی فرزندی نیکو به تو عنایت خواهد کرد.

ابراهیم علیه السلام که سنین پیری عمر خود را می گذراند و همسری نازا و مسن داشت با ناامیدی

پرسید چگونه چنین چیزی ممکن است .در این حال ساره نیز که به سخنان آنان گوش می داد تعجب

کرد و گفت :چگونه من فرزند می آورم در حالی که سال های عمرم زیاد شده و شوهری سالخورده

دارم .فرشتگان در این حال گفتند :مشیت و اراده خداوند مافوق قواعد طبیعی و سنن عادی است .

پس او را مژده دادند که به زودی قوم ستمکار لوط نیز به عذاب گرفتار می شوند.

فرشتگان گفتند :ما به سوی قوم لوط که دعوت پیغمبر خدا را نپذیرفته اند و از مجرمین و مفسدین

گشته اند، رهسپاریم .به زودی عذاب دردناک و شکنجه ی سختی به آنان می دهیم و این عقوبت به

خاطر جنایاتی که مرتکب شده اند و مفاسدی که عادت کرده اند متوجه آنان می گردد.

اندوه ابراهیم افزایش یافت و درباره قوم به وساطت پرداخت تا مگر بلا را از ایشان به تأخیر افکند و

شاید به آنان مهلت بیشتری داده شود .شاید انتظار ابراهیم این بود که مردم سدوم به سوی خدا باز

گردند و دست از گناهانی که مرتکب می شدند بشویند و خط عذری بر لوح گناهان خویش کشند و

شاید ابراهیم می ترسید که لوط نیز در عذاب گرفتار گردد، زیرا لوط مردی بود که بیزار از اخلاق و

رفتار قوم خود است و به همین جهت نباید به او گزندی می رسید و او مستحق عذاب نبود.

لذا فرشتگان خدا به ابراهیم گفتند :آسوده خاطر باش و از اندوه خویش بکاه و به خاطر مردمی که به

گناه اصرار می ورزند و به معاصی چنگ زده اند، به درگاه خدا وساطت مکن که ایشان توبه پذیر

نیستند. سپس فرستادگان خدا به ابراهیم اطمینان دادند که لوط به عذاب گرفتار نمی شود و صدمه ای نمی بیند و به زودی لوط و بستگانش به جز همسر وی نجات می یابند و همسر لوط نیز به خاطر این که با قوم خود همفکر است و از آنان پیروی می کند به عذاب ایشان گرفتار می گردد.

میهمانان ناخوانده

آنگاه که فرشتگان از ابراهیم علیه السلام جدا شدند به صورت جوانانی خوش صورت به شهر سدوم

وارد شدند. هنگام ورود به شهر دوشیزه ای را دیدند که برای بردن آب از منزل خارج شده بود.

ایشان از او خواستند آنان را به منزل خود راه دهد و پذیرایی کند. دختر ترسید که از قوم لوط گزند

متوجه میهمانان گردد و او نتواند از آنان حمایت نماید، لذا تصمیم گرفت از پدر خود برای حمایت از

ایشان کمک بخواهد، به همین جهت از مسافری تازه وارد مهلت خواست، تا پیش پدر برود و با او

درباره ی آنها مشورت نماید.

دختر نزد پدر شتافت و گفت، پدرجان چند نفر جوان در کنار دروازه شهر شما را می خواهند، من

تاکنون خوش صورت تر از آنان ندیده ام و می ترسم قوم شما از وضع آنان مطلع گردند و رسوایی

ببار آورند.

پدر، همان لوط پیغمبر بود و این دوشیزه دختر وی، آنچه به طور مسلم می توان درباره ی لوط گفت،

این است که از این خبر ناگهانی نگران شد و به همراه دخترش به سوی جوانان شتافت تا از وضع

میهمانان ناخوانده مطلع گردد و درباره ی آنان اطلاعات بیشتری به دست آورد و با مشورت با دخترش

بهترین راه را برای حفظ و حمایت ایشان انتخاب کند.

شاید لوط در آمادگی برای پذیرش میهمانان تردید داشت و در قبول آنان به میهمانی مردد بود. لذا به

فکرش خطور کرد که از آنان عذرخواهی کند و یا آنان را در جریان وضع خطرناک قوم بگذارد تا او

را به زحمت نیندازند و به حال خویش واگذارند. ولی کرم و عطوفت لوط به او اجازه این کار را

نداد، مروت و مردانگی او را به پیش راند و مشکلات راه را در نظرش هموار ساخت، لذا مخفیانه به استقبال میهمانان خود شتافت.

لوط علیه السلام کوشید تا دور از چشم قوم خود و قبل از این که آنان متعرض میهمانانش شوند و از آمدنشان جلوگیری کنند به میهمانان خویش برسد، زیرا قوم او، لوط را از مراوده با مردم و بیگانگان بر حذر می داشتند و به او گفته بودند که حق ندارد از میهمانی پذیرایی کند و نباید کسی شب وارد منزل او شود. گویا آنها لوط علیه السلام را در سر بزرگی برای خویش می دانستند و می ترسیدند دعوت او منتشر گردد. ایشان لوط را خطر بزرگی می پنداشتند که از طغیان آن در هراس بودند، در صورتی که لوط فقط دشمن اخلاق و رفتار ناشایست آنان و مخالف مفاسدشان بود.

قوم لوط تمایلی به دختران او ندارند

لوط مخفیانه خود را به میهمانان رساند و با آغوش باز از آنان استقبال کرد و با روی خوش آنان را پذیرفت، سپس آنان را به دنبال خود به سوی خانه فرا خواند. او پیشاپیش آنان، به راه خود ادامه می داد، ولی بیم و نگرانی لحظه ای او را آسوده نمی گذاشت و می ترسید که قوم از ورود میهمانان او با خبر و از وضع آنان آگاه گردند و به سمت او و میهمانانش هجوم برند، در این صورت لوط به تنهایی قدرت دفاع از میهمانان را نداشت و هیچ خویشاوند و یاری هم نداشت که از تجاوز و بی شرمی قوم جلوگیری کنند.

با این که لوط در این افکار غوطه ور بود، میهمانان خود را به منزل خویش برد و در کتمان موضوع کوشید و برای جلوگیری از افشاء خبر، خود نیز از دید مردم پنهان شد، اما متأسفانه همسر لوط که

همفکر قوم خود بود، خبر ورود میهمانان جدید را منتشر و قوم را مطلع ساخت.

به دنبال اعلام این خبر، قوم شتابان و با شادی و خرسندی و پای کوبان به طرف منزل لوط روان شدند،

لوط چون دید مردم با چنین حرص و ولع و به قصد کار ناشایست با میهمانان او آمده اند، ناگزیر تقوا

و پرهیزکاری را به آنان یادآور شد و از آنان خواست تا از کردار ناشایست خود پرهیزند و از فسق و

فحشاء دوری کنند و دست از اعمال زشت خود بشویند. ولی این قوم، جنایتکار و کوتاه فکر و

کافرانی گمراه بودند و به پند و اندرز لوط گوش ندادند و تسلیم رأی وی نشدند، لوط ناچار برای

دفاع از میهمانان در منزل را به روی قوم بست، و مانع امیال نامشروع ایشان شد.

آنگاه که لوط علیه السلام دید قوم به نصیحت او گوش نمی دهند و دعوت وی را نمی پذیرند، آنان

را به پیروی از قانون طبیعت و سنت خلقت و رابطه با همسرانشان که خدا بر ایشان حلال نموده

راهنمایی و ترغیب کرد و به آنان گفت: این عادت ناپسند خود را کنار بگذارید و از کیفر این کردار

ناشایست پرهیزید، ولی سخنان لوط در گوش آنان اثر نکرد و اعتنایی به نصایح او نکردند، بلکه در

کار خویش اصرار و اظهار تمایل بیشتری می کردند و به آنچه روح ناپاکشان عادت کرده بود، عشق

می ورزیدند و به کار نادرستی که در انجام آن تصمیم گرفته بودند مصر بودند و حتی هنگامی که

لوط دختران خود را به همسری قوم عرضه نمود به او گفتند: ای لوط تو می دانی ما احتیاجی به

دختران تو و میلی به زنان خویش نداریم و خود بهتر می دانی که ما برای چه کاری به منزل تو آمده

ایم.

جهان برای لوط تنگ آمد و درهای امید به روی او بسته شد و از شدت نگرانی و ناراحتی برای

میهمانان خود، مانند داغدیدگان در ماتم فرو رفت. تمام آرزویش این بود که میهمانان خود را از شر قوم خویش نجات دهد، لذا گفت: ای کاش من نیرویی داشتم و می توانستم تجاوز و بی شرمی شما را دفع نمایم و از شر شما در امان باشم و در مقابل شما بایستم. اگر من در بین شما تنها نبودم و دارای اقوام و خویشاوندانی بودم شما را به جای خود می نشاندم و به شما درس عبرتی می دادم.

فرار شبانه لوط و نزول عذاب الهی با ادامه این وضع، ابری از غم و اندوه بر لوط مستولی شد و آنگاه که از ممانعت قوم مأیوس شد غضبناک گردید و از وقاحت و جسارت آنان به سختی و مشقت افتاد. لوط می دید که به زودی وارد منزلش می شوند و به میهمانان او هجوم می آورند و آبروی او را می برند. لوط پی برد که دیگر نصیحت و پند و اندرز در قوم اثری ندارد و هر راهی که برای ارشاد آنان پیموده سودی نبخشیده است.

آنگاه که فرشتگان نومیدی و غم و اندوه لوط علیه السلام را دیدند، او را دلداری دادند و خاطر او را آسوده کردند و گفتند: ای لوط ما فرستادگان خدای تویم. ما برای نجات تو آمده ایم و می خواهیم دست تجاوز را از سر تو کوتاه کنیم، مطمئن باش که این قوم کافر به تو و ما دسترسی پیدا نمی کنند و به زودی شکست می خورند.

چند لحظه ای نگذشت که ترس و نگرانی بر قوم مستولی شد و در حالی که شدیداً احساس خطر می کردند از اطراف خانه لوط متواری شدند. اندوه لوط زدوده و غم او بر طرف گردید و مورد لطف خدا قرار گرفت و در حالی که شاد و آسوده خاطر بود از نصرت الهی به وجد آمد و به تهدیدهای

قوم خود بی اعتنا شد .

هنگامی که تیرگی غم، از وجود لوط علیه السلام بر طرف شد، فرشتگان خدا به لوط دستور دادند که

شب هنگام با نزدیکان خود از شهر خارج شود! زیرا خداوند دستور عذاب این قوم ستمگر را صادر

کرده و کیفر آنها به زودی فرا می رسد.

سپس فرستادگان خداوند به لوط گفتند: همسر خویش را رها کن تا در شهر بماند، او هم باید به

عذاب مردم گرفتار گردد و به سزای کفر و نفاق خود برسد و او را سفارش کردند؛ چون عذاب نازل

گردد، صبر را پیشه خود ساز و ثابت قدم باش.

لوط علیه السلام و نزدیکانش بدون اظهار تأسف برای مردم شهر، از این سرزمین ناپاک بیرون رفتند .

سپس زمین لرزید و زیر و رو گشت و بارانی از سنگ های آسمانی بر سر قوم لوط بارید و سرزمینشان

ویرانه گردید و خانه هایشان به جرم ستمشان درهم کوبیده شد.

همانا که در این سرنوشت نشانه ای است (برای مردمی که پند و اندرز بگیرند) و بیشتر این مردم مؤمن

نبودند.